



و قتل برادر شیر کشیدن می کند

استیو برادرش کاریکاتورستی که آثارش در نشریه های مختلفی چون «مادر جونز»، «تایم»، «رولینگ استونز» به چاپ می رسد.

AS BRODNER STARTS TO DRAW CLINTON.....



h elderly immigrant to receive
tle of sleeping pills.

به آن بینی نگاه کنید، واقعا که وحشتناک است. به نظر می رسد که بدون این دماغ، او به شکلی شبیه «دیکوان دایک» است. ترکیبی از دیکوان دایک و ویسی فیلدنز. این بینی برای همه حالت طنز دارد چون شما می توانید آن را خیلی قرمز بکشید، و آروارها و آن چشمان ریز، ریز و سرموز. شما نمی توانید از راه چشمانش به درون او نفوذ کنید. آن ها همیشه درحالت نیمه بسته قرار دارند و باخندهای شیطنت آمیز دچار انحراف اشاره ای و غیر مستقیم اند. در کل، او همانند هر هنرپیشه ای کنترل کامل اجزای صورتش را در دست دارد.

چشمانش حالت سرموز و پوشیده ای دارند و بیشتر وقت ها بسته اند. من فکر می کنم، گرچه او یادگرفته است که چگونه مانند تمام سیاستمداران (عنوان یک شوگرد) به طور مستقیم به چشم طرف و مخاطب خود نگاه کند، اما شما همیشه فکر می کنید پشت آن چشم ها چه چیزی نهفته است. چشم ها آینه روح هستند، اما کدام روح؟ آن روح کجا قرار دارد؟ فهمیدنش سخت است. چهره او برای کشیدن سخت است، چون به درستی نمی دانی او کیست، فکر می کنم خودش هم نداند کیست.

او از آن آدم هایی است که همه جا پیدا می شوند، اما در اصل و از نظر فلسفی هرچایی که محل اخذ رای است و می تواند طوری تحت فشار قرار بگیرد که هر نقطه نظر و دیدگاهی را که رای دهندگان دارند، بپذیرد و یا دست کم چنین به نظر می رسد. اما من فکر می کنم «خوردن» برای او کنایه بزرگی است. او بزرگ و عظیم الجثه است، او مصرف می کند، مصرف کننده سیاست است. او به طور مستقیم مصرف کننده مردم است. او به مردم نیاز دارد. او به مردم و رای آن ها نیاز دارد، برای اینکه نیت ها و مقاصدش را به اجرا درآورند و قدرتی که او را راضی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شخصیت او را به نمایش می‌گذارد. حالت اغراق و زیاده‌طلبی در بینی او نیز مشاهده می‌شود. نسبت به مردم، خوردن و ویژگی‌های اخلاقی دیگر...

این حالت سبب می‌شود که شخصیت اصلی او پنهان بماند. او آنچه را که حس می‌کند، پنهان می‌کند. در مورد کشیدن اجزای چهره و بدن او، همه چیز را گرد و مدور و بزرگ می‌کشم.

وقتی خوب دقت می‌کنم می‌بینم که هیچ خط نیز و زاویه‌داری را در طرح‌های او نمی‌توانم بکشم. چشمانش، کیسه‌ها و پلهای زیرچشمانش، دهان، دندان‌ها و حتی گوش‌ها همه گرد و مدورند. سرش را شبیه شلغم می‌کشم.

انگار به آن‌ها می‌آیند و از مردم چنان تقلید می‌کنند که انگار به آن‌ها نزدیک هستند. کلیتاً هم شبیه آن‌هاست، می‌آید و فکر می‌کند جمهورخواهان بهترین آلت دست او هستند و او هم یکی از آن‌هاست. کلیتاً در میان نور زندگی می‌کند، نور دوربین. او شیفته رسانه‌هاست. دوستانش در هالیوود هستند. او بهتر از خانم دال به طور منظم به ابرای «وین فری» می‌رود. در آنجا او از این که در

چیزی درست مثل موجودات پادار شبیه موجودات فیلم «هجوم ریپاندگان اجساد».

او مانند یک اسب نمایش است، مثل یک حیوان نمایشی و تربیت شده که طبیعت و ذاتش را فراموش کرده است، اسب یا سگ نمایشی یا یک خرس در یک سیرک. من او را شبیه یک خرس می‌بینم، یک خرس یا یک آدم دست‌پرورده که روی توپ چرخ می‌زند و منتظر تشویق و هلهله مردم یا یک تکه گوشت است. او دیگر طبیعت و ذات خود را نفی کرده، گذشته‌اش را نفی کرده، پنهان کرده، ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم او را بشناسیم.

دال برعکس کلیتاًست. انکار او را از قبیل می‌شناسیم. فکر می‌کنم دلیل این شناخت این است که او مثل شخصیت‌های نمایشی نیست. مثل کلیتون، همه چیز او «رو» و در مقابل شماست و می‌توان راحت روحیه و فکر او را خواند. زندگی او معنی دارد. شخصیت او هم برای داستان بلند مناسب است، اما کلیتون شبیه شخصیت‌های قصه‌های دیکتاتور است. من موی چنین شخصیت‌هایی را سیاه می‌کنم.

برای طراحی کلیتون و نزدیک شدن به او، کلید شناخت وی در نظر من «زیاده‌طلبی» و «بی‌اعتدالی» اوست. بر این اساس، او مردی در اندازه‌های بزرگ‌تر است. با زندگی بادکرده از نظر اندازه. او سعی می‌کند همه چیز را در خود جا بدهد، مثل یک بالون بزرگ. پس وقتی می‌خواهم طراحی را از او بکشم، این بادکردگی و زیاده‌خواهی را ترسیم می‌کنم. در مورد چنین کسانی همه چیز باید نشان از بلعیدن چیزها و بادکردگی باشد. آرواره‌های بیرون‌زده و گوشه‌های پهن. به نظرم او درست شبیه یک بادکنک بزرگ است. بینی او هم حالت

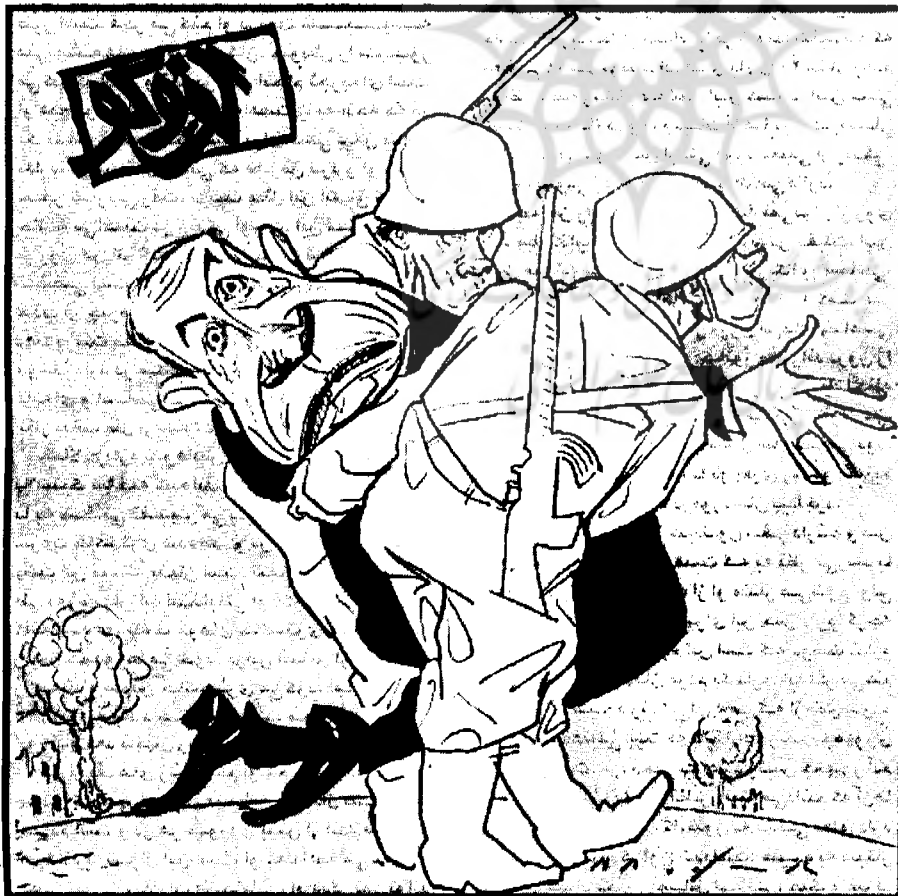


Clinton fixes welfare reform: a plastic bag and a

می‌کند، به او ببخشند، حتی اگر این کار نیازمند فاسد کردن و خرید کردن مردم باشد و او این مسئله را از روی تعهد رای‌هایی که نیاز دارد، درمی‌یابد که چه تعداد مردم را زیر پا بگذارد، حتی اگر این مردم، مردم ضعیف‌تر و یا مردمی باشند که از نظر روحی بیمارند و او آن‌ها را با خطر مرگ روبه‌رو می‌کند، مانند نمونه آرکانزاس. او مثل یک موجود خون‌آشام می‌جهد و می‌پرد و از روی آن‌ها رد می‌شود. شاید به خودش می‌گوید که این کارها را برای انجام کارهای بزرگتری انجام می‌دهد. این کار به او چیزهای زیادی را تلقین می‌کند، اینکه او تنها آدم توانا و شایسته برای این‌کار است و فرصتی که برای او پیش آمده، تنها فرصتی است که برای کسی پیش می‌آید و همان طور که می‌بیند، قدرت و تکبر خاصی پشت این قدرت نهفته است، به گونه‌ای که می‌توان گفت قدرت او را فاسد و تپاه ساخته است.

حالا این بزرگی در اجزای او پدیدار شده: آرواره‌های بزرگ، لب‌های بزرگ، بینی بزرگ، مو... او گرد است و در همه اجزای صورت او این انحناها به چشم می‌خورد، بیان کردن و احاطه داشتن بر صورت او مشکل است، چیزی مثل زله و کف پف‌آلود است، شبیه یک بادکنک.

شکل، شکل قابل توضیحی است، مثل مقداری مایونز که کف آشپزخانه ریخته شده باشد و در همه جا پخش شود. به نظر می‌رسد که هیچ شکل مشخصی ندارد و هیچ استخوانی در زیر آن نیست. به نظر می‌رسد اگر آن را لمس کنی و محکم بگیری و فشارش بدهی، انگشتانت آن را لمس خواهند کرد و سبب چیزی می‌شوند که باعث شد من بالاخره آن را بکشم و حس نکنم که اصلاً استخوانی آن زیرها وجود دارد، مثل هر چیز نرم، گوشتی و ناشناخته



میان مردم دیده شود، باکی ندارد و خیلی راحت است. مسئله تحجب انگیز در باره درک رسانه ای اوست. او می گذارد شما فقط آن چیزی را بدانید که خودش می خواهد. نسبت و اندازه واقعی میان مقدار زمانی که او را روی صفحه می بینید و آنچه که از او می دانیم وجود ندارد. او نه تنها در این مورد توانایی دارد که آن طوری به نظر برسد که جس می کند دیگران نیاز دارند، بلکه توانایی مخفی کردن خود را نیز دارد. وی به خوبی می تواند خود را در میان جمع پنهان سازد. او این مخفیکاری را به کمک قراردادن خود در جلوترین ردیف و مقابل چشم همه انجام می دهد، بدون اینکه از جمع خارج شود. او توانایی آن را دارد که کاری کند که دیگران تحت تاثیر شخصیت نمایشی او قرار بگیرند و به همین دلیل فراموش کنند که از او سؤال های منطقی و اصولی بپرسند یا اینکه یادشان برود پرسش های خود را دنبال کنند.

«رنگ» در طراحی کلیتون خیلی جالب است. همیشه گلگون یا صورتی است، درست مثل اینکه در برابر مردم قرار گرفته و خجالت می کشد. او نیروی خود را از بودن با مردم می گیرد، از گوش دادن به سخنان آن ها و عقایدشان و ربودن و پذیرفتن از آن ها. او فعال است و فهمیده است که «بودن» در دنیای امروزی چقدر اهمیت دارد. در جریان برخورد با شما، صورت او چنین می نماید که گویی یکبارہ در حال تغییر است، به نظر کمی مقلد می رسد.

چشم های ریزش کمی حالت لوچی دارد، انگار این لوچی و کج بینی در برابر نورخورشید، روشنائی روز و یا روشنائی دوربین است. به نظر خیلی پرکار و پرمشغله می رسد یا به نظر می رسد که در حال تجربه کردن است، راست یا دروغ او واقعاً این طور است. فکر می کنم او درست شبیه هنرپیشه هاست، مثل ریگان. خودش را مجبور می کند که انگار واقعاً در حال انجام تجربه ای است، او هیچ توجه ای به آنچه که هست یا به آنچه که در یک لحظه خاص ممکن است برای کسی پیش بیاید، ندارد. درست مثل زمانی که مادرش مرد و او به یک سفر خارجی رفت. درست مثل این اتفاق که یک حادثه بی اهمیت در زندگی اوست. این مسئله خیلی بر روی من اثر گذاشت چون باعث شد فکر کنم او شخصی است که بسیار تحت کنترل است و کاملاً جذب آن چیزهایی شده که فکر می کند یا باید انجام دهد. درست مقابل آنچه که او باید به نظر بیاید، او دوست دارد در مقابل چیزهایی که برای دیگران پایه ای و اساسی است، بی توجه و بی تفاوت به نظر بیاید، مثل از دست دادن والدین.

حالا درباره موهایش، مثل اینکه موهایش از پلاستیک ساخته شده اند، هیچ وقت تغییر نمی کنند یا به سختی تغییر می پذیرند. غیر از اینکه به سرعت خاکستری شده اند. و من نمی دانم چه چیزی پشت این مسئله پنهان است. تنها حسی که دارم در طی دوره مبارزات انتخاباتی او فکر می کرد یا به او گفته شده بود که با موهای خاکستری بیشتر شبیه رئیس جمهورها می شود. براین اساس او موهایش را سفید و سپس خاکستری می کرد. اما اگر سال ۱۹۹۲ را به یاد داشته باشید، موهای او طلایی بودند و بعد ناگهان رنگ موی او تغییر کرد.

من از بف های زیر چشم او هم خوشم می آید. مردی که نمی خوابد و همیشه در حال صحبت با مردم است و در هر موردی بیش از اندازه نیرو می گذارد. سؤال این است، او بعداً چه می خواهد بکند؟ پس از مبارزات انتخاباتی، او دیگر نمی تواند به این وضع ادامه دهد، اگر هیچ انتخاباتی برای

شرکت کردن و برنده شدن در پیش نباشد. این سؤال بزرگی برای من است.

من در «New York Ker» طرحی از هیلاری کلینتون کشیدم که او در محاصره مارهاست. و در انتظار مرگ به آن ها نگاه می کند. من روحیات و حالات هیلاری را، یعنی آرواره ها و لبها و مصمم بودنش را در آن کاریکاتور نشان دادم، هرچه را که هست. نشان دادم. مردم این را درباره او حس می کنند او به طور کامل در مسائل وارد می شود و فکر می کنم بعضی از مردم به همین دلیل او را دوست دارند. در او حالت تسلیم و احساس گناهکاری وجود دارد و این حالت، شخصیت وی را برای مردم قابل قبول می سازد (چیزی که در مورد کلینتون وجود ندارد).

وقتی از برادرش سوال می شود که چرا چهره نیکسون برای کاریکاتوریست ها و عکاس ها جالب است؟ او جواب می دهد: نیکسون کامل و شاد بود. همه چیز در چهره اش منعکس بود. همه چیزش رو بود: خنده، ترس، حيله گیری، سکوت، حسادت و حرص و طمع و خلاصه خیلی چیزهای زشت در صورتش دیده می شد، پیشانی عرق کرده، چشمان گود افتاده و خالصی. دیوید لویس، قهرمان کاریکاتوریست ها، بزرگترین طراح چهره از نیکسون بود. او می توانست پلکها و خط چشم پایین او را که همیشه در چهره اش بود، رسم کند. لویس کاری می کرد که بتوان این حالتها را راحت در چهره او دید. او موهای نیکسون را به شکل موی دراگولا می کشید. دستهایش را به شکلی می کشید که انگار در جستجوی یافتن چیزی و بلعیدن آن است. کشیدن چهره او خیلی جالب بود، افسوس که رفت!

برادرش در مورد کلیات چهره نگاری یک کاریکاتوریست از انسانها می گوید: شنیده ام که بعضی ها می گویند آدم های بالای ۲۰ سال باید مواظب صورتشان باشند. این گفته به این معنی است که حالات و درونیات آن ها در چهره شان نمایان تر می شود. پس از طی دوره معینی از زندگی، حالات درونی روی چهره انسان اثر می گذارد. البته این راهم بگویم که همیشه نمی توان از روی جلد یک کتاب به درون آن پی برد. در حقیقت، این اصل همیشه حقیقت ندارد. اما در کاریکاتور سیاسی، کاریکاتوریست ها معتقدند می توان به کمک هنر کاریکاتور آنچه را که در درون آدم های خاصی می گذرد به سطح آورد. کاریکاتور می تواند درون را آشکار کند. بنابراین این، کاریکاتوریست در یک لحظه هم می یابد و هم خلق می کند. من به عنوان یک کاریکاتوریست فکر می کنم امسال سال خوبی بود. چون در جریان انتخابات، با دو نفری روبرو هستیم که می شود خیلی چیزها در موردشان پیدا کرد.

بسیاری از مردم از کلینتون متنفر دارند و من نمی دانم این نفر آن قدر هست که به نظر می رسد یا نه. اما خوردم گاه و بی گاه از او متنفر می شوم، ولی دلیل و یا دلیل های دیگری برای این حس دارم. گرچه من هم نمی دانم، منظورم این است که دوست ندارم حرف خودم را در دهان مردم بگذارم. اما فکر می کنم او نماینده شیوه زندگی ای است که از نظر مردم مخالف آن ذهنیتی است که باید از یک رئیس جمهوری انتظار داشت. مردم می خواهند رئیس جمهور آدم برجسته ای باشد، از هر نظر. البته می دانیم که آن ها کمتر این طور هستند. کلینتون به نسلی تعلق دارد که همه چیزش دگرگون شده است: عقیده به سیگار کشیدن، مواد مخدر، مسائل اخلاقی، جنگ و غیره. بیشتر خشم ملت آمریکا به کلینتون، خشم نسبت به



خود است. آن ها چیزهایی را که در حقیقت در میان خودشان است و از آن ها بدشان می آید، در کلینتون می بینند.

وقتی کلینتون انتخاب شد، بیشتر مردم به این دلیل به او رای دادند که فکر می کردند او چیز دیگری است و می تواند خلاصه را بر کند. عده ای از مردم برای حفظ بازارها و قدرت و گروهی دیگر به دلیل سالم سازی و رفاه اجتماعی و قول هایی از این قبیل به وی رای دادند. ولی همه فهمیدند که اشتباه کرده اند. فکر نمی کنم کسی باشد که فکر کند درست و بجا به او رای داده است.

من سفر کوتاهی با او داشتم. اما فکر می کنم در طول مدت رئیس جمهوری او، تمام مردم یا او سفر کرده اند و از تغییرات او باخبر شده اند. نه تنها من، بلکه همه مردم را متعجب کرد.



وقتی به کاریکاتور او دقت کنید، متوجه می‌شوید که معلوم نیست که کجا دارد می‌رود، خطوط چهره‌اش هیچ نقطه مرکزی و هدفی ندارد. اوتصام انتخاب‌ها را آزاد گذاشته است. او می‌خواند، با مردم حرف می‌زند دارای فکر و اندیشه است و از مردم نیرو می‌گیرد - برخلاف سایر رؤسای جمهوری آمریکا، او به بسیاری از نویسندگان می‌گوید که کتاب‌های آن‌ها را می‌خواند، با مردم ملاقات می‌کند، کنجکاو و علاقمند موجود بزرگ قامت و عجیبی است. به این ترتیب، انسان توقع دارد این اندیشه و کنجکاو و خواندنی‌ها در صورت او منعکس باشد و کلیدی برای شناختش باشد. اما این طور نیست، به همین دلیل برای من، به عنوان یک کاریکاتوریست، کشیدن چهره او سخت است. چون همیشه در چهره او دنبال «کلید» می‌گردم و نمی‌توانم آنرا پیدا کنم. مشکل من یک پنجره باز است. یک «نقاب» که بتوانم آن را از راه‌های مختلف بخوانم.

برادرش در مورد هیلاری کلینتون می‌گوید: در مورد صورت هیلاری (همسر کلینتون) می‌شود خطوط لبخند را از روی بینی تا دهان تعقیب کنی، این خط‌ها عمیق‌اند، بخصوص وقتی چهره‌اش در حالت آرامش قرار دارد. نوعی قدرت و مصمم بودن در این چهره مشاهده می‌شود. روی گونه‌های او و آرواره و دور دهان هم همین طور است. لبخندش قانع کننده نیست و اغواکننده نیز نیست. فکر نمی‌کنم هیلاری با چشمانش بخندد و دندانهایش بزرگ‌اند و آرواره‌اش، آرواره آدم‌های خجالتی و محجوب است. اما چشمانش همیشه حالت مصمم و سختی دارند، چشمان شخصی که دنبال کنترل

می‌گردد و نیازمند کنترل است. در چشمانش، نوعی نیاز موج می‌زند. این حالت در آرواره‌اش نیز وجود دارد، خطوط دور دهان و لب‌ها هم به همین شکل است.

وی دنبال فرصت می‌گردد، هر کجا که باشد. چهره‌اش نشان می‌دهد که خود را زن مهمی در تاریخ می‌داند همین حالت او را در نظر بعضی از آدم‌ها فهران و در نظر عده‌ای دیگر یک موجود تفنگ‌انگیز ساخته است. این حالت مصمم بودن او است که مردم را می‌ترساند. این به این معنی است که قرار دادن شخصی با چنین حالت جدی و مصممی در مقام قدرت، برای کسانی مانند ما که می‌خواهیم آن‌ها را آن طور که هستند، نشان بدهیم، چه حالتی دارد.

هیلاری همیشه مدل موهایش را تغییر می‌دهد. مردم نسبت به این موضوع احساس آشفتگی دارند. فکر می‌کنم که او این کار یا خیلی کارهای دیگر را به این دلیل می‌کند که بیشتر فهمیم و قدرتمند جلوه کند. در مورد حالت لب‌هایش هم چنین است. آرواره‌هایش هم حالت مصمم او را نشان می‌دهد. آرایش و لباس پوشیدنش خیلی کامل است. او از آن آدم‌هایی است که دوست ندارند هیچ عیب و نقصی در ظاهرشان باشد و این یک کلید یا راهنما برای شناخت آن‌ها و تلقی مردم درباره یک شخصیت معروف است.

من زیاد طرح او را نمی‌کشم، چون فکر نمی‌کنم از نظر سیاسی دارای شخصیتی باشد که مردم خواهان انتخابش باشند و تنها در کنار کلینتون به عنوان یک شخص جانبی مورد توجه است. مدیریت و سیاست کلینتون آنچه‌ای که حقیقتاً پیش رفته، همان چیزی

است که شامل مسئولیت‌های او می‌شود و من به عنوان یک کاریکاتوریست آن‌ها را در مورد او رعایت می‌کنم. من هنوز درست نمی‌دانم که به همسرش ضرب‌بای وارد شود. در اداره کارها، مسائلی وجود دارد و او (همسر کلینتون) مسئول آن‌هاست و آن مسئولیت‌ها بسیار سخت هستند. فکر می‌کنم مشکلات او مربوط به عدم توانایی‌هایی او برای قبول ضعف‌هایش باشد، چیزی که می‌توان آن را در حالت‌های چهره او مشاهده کرد.

